



## روزهای تهران

### علیرضا سلطانشاهی

بیشتر به دلیل حرفی که زده بود، مورد توجه واقع شد:

اگر یک روز به روزنامه نگاران اجازه دهند از کارهایی که ما در تهران کردیم مطلع شوند، از آنچه می شنوند وحشت خواهند کرد... حتی نمی توانند آن را تصور کنند.<sup>۱</sup>

این جمله در برخی آثار و مطالب مربوط به حضور اسرائیل در ایران عصر پهلوی تکرار شده است و هر محقق و پژوهشگری را مشتاق دانستن از سوابق و ابعاد روابط ایران و اسرائیل در این دوره می کند. اگر چه با انتشار *یادنامه* اثر مئیر عزری سفیر سابق رژیم صهیونیستی در ایران در دو جلد به زبان فارسی، بخشی از این رابطه مورد بازبینی قرار گرفته و مرور شد ولی کماکان عطش دانستن درباره ابعاد روابط وجود داشت؛ به ویژه در زمانی که با مرور کتاب *یادنامه* به این واقعیت رهنمون می شویم که لاپوشانی و امساک در بیان حقایق وجود دارد، یا

۱. اندرو ولسلی کاکبورن، *ارتباط خطرناک*، ترجمه محسن اشرفی، تهران، روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۶.



نیمرودی: اگر یک روز به روزنامه‌نگاران اجازه دهند از کارهایی که ما در تهران کردیم مطلع شوند، از آنچه می‌شنوند وحشت خواهند کرد... حتی نمی‌توانند آن را تصور کنند

متن باید با وجود اختصارات و کدهای ویژه رمزگشایی شود؛ همان‌طور که گیزی<sup>۱</sup> هم در کتاب *شیطان بزرگ*، *شیطان کوچک* بر مراقبت سیستم اطلاعاتی و امنیتی در باب هر آنچه در این آثار بیان می‌شود اصرار دارد؛ تا حدی که موجبات نارضایتی نویسندگان آن را نیز فراهم می‌نماید.

حال با این اوصاف اگر متوجه شویم که قهرمان داستان ما از فعالیت‌های حیرت‌آور اسرائیل و خودش در ایران و تهران در یک کتاب سخن به میان آورده حتماً راغب می‌شویم که از مطالب این اثر یا آثار مطلع شویم و این کنجکاوی زمانی چند برابر می‌شود که احساس کنیم نویسنده به دلیل چاپ کتاب به زبان عبری نمی‌خواهد که این حقایق حداقل در میان مخاطبان غیریهودی باز نشر گردد.

یعقوب نیمرودی نماینده موساد، وابسته نظامی اطلاعاتی رژیم صهیونیستی و تاجر معروف یهودی در ایران، بیش از سی سال تلاش نمود که به نفع خود و رژیم اقدامات حیرت‌آوری را رقم بزند. این یهودی صهیونیست عراقی‌الاصول با نشر سه عنوان کتاب با محوریت مأموریت در تهران، زندگی و کار و داستان ماجرای مک‌فارلین، تمام زندگی و فعالیت خود به عنوان یک «جهود» واقعی را به تصویر کشیده و با انتشار این سه عنوان اثر به زبان عبری و نه حتی به زبان انگلیسی (چه رسد به فارسی) ماهیت خودبرترین و صهیونیست خویش را فریاد می‌کند.

یعقوب نیمرودی به شخص یا اقدام، موضوع تحقیقی بسیار جالب، جذاب و راهگشایی برای شناخت مفهوم صهیونیسم در نظر و ایده و به ویژه عمل و مصداق است و برای نیل قطعی به این هدف لازم، کاویدن محتوای سه عنوان کتاب او صرفاً یک دست‌گرمی ابتدایی است؛ چه اگر نابودی اسرائیل لازم آید، شناخت عمیق نیمرودی‌ها اول قدم از پای نهادن در این مسیر است.

*روزهای تهران* اولین کتاب نیمرودی است؛ نشر معاریو، به زبان عبری، در هم ریخته از لحاظ دستوری و حتی محتوایی؛ گویی اولین تجربه اوست از نوشتن در باب کارنامه زندگی خود، که اتفاقاً آنچنان دلچسب هم درنیامده است.

۱. الیعزر تسفریر



نقشه عبری از ایران

با مرور سایر آثار نیمرودی از جمله سفر زندگی و داستان مک فارلین متوجه خواهیم شد که ظاهرآ داستان زندگی این فرد و آنچه او درباره اش حرفی دارد، حول چند موضوع محدود چرخ می‌زند: نظامی‌گری، ایران، تجارت و ایران کنتررا.

تمام این سه اثر مملو از داده‌های ریز و درشت و پازل‌گونه از این داستان‌هاست که با وجود شخصیت مرموز نیمرودی اصلاً نمی‌توانیم مطمئن شویم که همه چیز را گفته است.

کتاب *روزهای تهران* در ۲۹۶ صفحه اولین بار در سال ۱۳۸۸ (۲۰۱۰) در اسرائیل به چاپ رسید. از بازتاب‌های انتشار این اثر، اطلاعی در دست نیست ولی به نظر می‌رسد که هر چه بوده، زمینه‌ای شده است برای انتشار اثر دو جلدی بعدی به نام *سفر زندگی* که شرح و بسط *روزهای تهران* است و گویی از ماحصل بازخوردهای چاپ کتاب اول بوده است.

*روزهای تهران* در چهار فصل تنظیم شده و هر فصل دربرگیرنده بخش‌هایی است که در این مقال برای اطلاع اولیه مخاطب تا قبل از انتشار کامل اثر در آینده نزدیک، مروری بر آن خواهیم داشت:



نیمرودی در لباس نظامی

در فصل اول با عنوان «نماینده موساد در تهران» در چهار بخش با سیر حضور وی در ایران به عنوان نماینده اطلاعاتی و نظامی آشنا خواهیم شد. آنچنان که خودش در پیش گفتار می گوید سال ۱۳۳۴ (۱۹۵۶) پس از یک سال و نیم از طرح اولیه موضوع، به عنوان نماینده موساد وارد تهران شد.<sup>۱</sup> برای یک دوره پنج ساله و بعد برای ده سال به عنوان وابسته نظامی؛ ولی عملاً سه سال در این پست بود و معلوم نیست که سال اتمام مأموریت موساد ۱۳۳۶ (۱۹۵۸) است یا ۱۳۳۷ (۱۹۵۹). تا پیش از این در یگان فرماندهی جنوب ارتش رژیم صهیونیستی خدمت می کرد و تا از امان به عنوان سازمان اطلاعات نظامی رژیم در ارتش به موساد منتقل شود مراحل طی شد که شرح آن در این بخش آمده و اینکه نهایتاً پس از مطالعات و بررسی های میدانی کاملاً در محل مأموریت خود

مستقر می شود.

مهمترین موضوع در دومین بخش از فصل اول شرح رقابت امان و موساد است؛ رقابتی که گهگاه شکل بدی پیدا می کند و چه بسا آسیب به سیستم امنیتی رژیم. در این بخش نیمرودی از فعال شدن پرونده عراق از طریق ایران و احداث پایگاه های جاسوسی در مرز عراق و به کارگیری عوامل خود می گوید و این که ایران چه قدر در دسترسی به یکی از مهمترین دشمنان اسرائیل [عراق، در آن زمان]، برای رژیم صهیونیستی حائز اهمیت است.

در بخش سوم با به کارگیری «خنیت» به عنوان نیروی کار آمد در تهران برای پیشبرد مأموریت ها، و نیز همراهی ربکا همسر نیمرودی و این که تا چه حد در انجام مأموریت ها به نیمرودی کمک کرده است، آشنا خواهیم شد.

نیمرودی در بخش سوم سایر همکاران خود را با نام های سازمانی معرفی می کند، و از توانایی و مأموریت های آنها می گوید.

همچنین به ذکر یک خاطره از نحوه به کارگیری عوامل خارجی با جاذبه زن می پردازد

۱. یعنی دقیقاً دو سال قبل از این که ساواک در ایران تأسیس شود، موساد در ایران نماینده داشته است.



نیمرودی و همسرش ربکا

و به گونه‌ای در این بخش سخن می‌گوید که ظاهراً برایش افتخار است. نیمرودی تا قبل از مأموریت در ایران، همواره به دنبال ارتقاء نظامی در جایگاه خود بوده و آن طور که در آثارش هویداست و به آن اذعان می‌کند، ظلمی به او شده است که سیستم و برخی افراد به او روا داشته‌اند.

در بخش چهارم شاهد رونمایی برخی از کارشکنی‌ها برای ارتقاء او و مآلاً تمديد مأموریت او، اما این بار به عنوان وابسته نظامی هستیم. اگرچه شاید این تمديد مأموریت برای نیمرودی فوایدی داشته باشد ولی به مدت ده سال از هر گونه ارتقاء نظامی باز می‌ماند و در وابستگی نظامی در ایران با موافقت شاه متمرکز می‌گردد و بدین ترتیب از مارس سال ۱۳۳۸ (۱۹۶۰) فصل جدیدی از زندگی او در

تهران آغاز می‌شود؛ در حالی که ظاهراً دو سال از اتمام مأموریت قبلی‌اش به عنوان نماینده موساد گذشته و او در اسرائیل به سر می‌برده است. نیمرودی در این بخش به معرفی مختصر از دکتر زوی دورئیل و مئیر عزری<sup>۱</sup> در سفارت اسرائیل می‌پردازد. آنها (عزری و نیمرودی) کمابیش اثرات مثبت و منفی بر هم دارند و یک رقابت محسوس میانشان شکل گرفته که به یک معنا خصومت در آن نهان است و این واقعیت را می‌توان در کتاب *یادنامه عزری* نیز احساس کرد. ولی هم عزری و هم نیمرودی به عنوان مهم‌ترین نمایندگان رژیم در ایران از دورئیل به اشکال مختلف تعریف و تمجید می‌کنند.

در این بخش نیمرودی از سپهبد حاج علی کیا نیز سخن می‌گوید؛ فردی که عزری نیز از نیکی و دوستی با او بسیار گفته و او را در کتاب خود شاه کلید درهای بسته نام نهاده و هم‌اکنون نیمرودی نیز با او ارتباطی رسمی، مربوط و کاملاً موجه داشته است. در حالی که اسناد موجود به هیچ عنوان بیان‌کننده عمق این رابطه نبوده است و اگر کمی نسبت به سازمان اطلاعاتی کوک در ارتش حساس بوده باشیم، در می‌یابیم که این ارتباطات معنای دیگری دارد و

۱. بنا بر نظر نیمرودی، مئیر عزری از فروردین ۱۳۳۷ (آوریل سال ۱۹۵۸) مأموریت خود در تهران را آغاز می‌کند؛ یعنی دو سال بعد از آغاز مأموریت نیمرودی.

از همکاری و مساعدت حاج علی کیا در مهاجرت یهودیان از ایران نیز نباید به سادگی گذر کرد. اقدامی که در کنار خدمات نظامی - امنیتی کیا به رژیم، پرونده‌ای مملو از معاضدت‌های صهیونیستی را به ذهن متبادر می‌کند

جالب‌تر این که اسناد موجود از سازمان کوک و رژیم هم داستان مهمی را روایت نمی‌کنند یا حداقل تاکنون این اسناد منتشر نشده است!!!

ابعاد داستان مغضوب واقع شدن کیا و جانشینی فردی نه چندان موجه به نام کمال به جای او نیز بر ابهامات و تردیدهای موجود می‌افزاید که متأسفانه نیمرودی هم از آن سخن نمی‌گوید.

از همکاری و مساعدت حاج علی کیا در مهاجرت یهودیان از ایران نیز نباید به سادگی گذر کرد؛ اقدامی که در کنار خدمات نظامی - امنیتی کیا به رژیم، پرونده‌ای مملو از معاضدت‌های صهیونیستی را به ذهن متبادر می‌کند.

برای علاقه‌مندان به تحقیق در خصوص دکتربین پیرامونی<sup>۱</sup> که دیوید بن گوریون آن را ابداع و اجرایی نمود، در این بخش مطالب اولیه وجود دارد که حتماً قابل استفاده خواهد بود. ضمن آن که به نحوی دلیل همراهی شاه با رژیم در اجرای این دکتربین، هم مخالفت و دشمنی محمدرضا پهلوی با ناصر عنوان می‌شود و هم این که شاه به هر شکل به رقیب اصلی خود در منطقه ضربه وارد کند.

فصل دوم از کتاب با عنوان «وابسته نظامی و رئیس هیأت اعزامی وزارت دفاع در ایران»، به موضوع عملکرد و خاطرات نیمرودی در سمت وابسته نظامی می‌پردازد و یازده بخش دارد.

در بخش اول به مهاجرت یهودیان عراق از طریق ایران با کمک حاج علی کیا و هماهنگی مئیر عزری پرداخته می‌شود. ضمن آن که رفت و آمدهای فرماندهان نظامی به رژیم و از رژیم هم مورد توجه واقع شده است. شیطنت نیمرودی در به کارگیری جاذبه زن در برقراری ارتباطات غیرمتعارف کاری در این بخش، دوباره خود را نشان می‌دهد؛ زمانی که از زیبایی لوی به عنوان منشی خود استفاده می‌کند؛ به طوری که به نقل از او بسیاری از فرماندهان ارتش صرف دیدار با او، پا به دفتر نیمرودی می‌گذاشتند.

نیمرودی در این بخش دوباره به روابط نزدیک خود با کیا می‌پردازد و این که او با اصرار فراوان می‌خواسته است برای نیمرودی یک ماشین خریداری و در اختیارش قرار دهد

۱. برای اطلاع بیشتر رک:

- یوسی آلفر، پیرامونی، ترجمه علیرضا سلطانشاهی، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۹.  
- محمدتقی تقی‌پور، استراتژی پیرامونی/اسرائیل (اسرار عملیات مشترک موساد، ساواک، سرویس‌های اطلاعاتی ترکیه و اتیوپی در خاورمیانه و آفریقا)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۳.

و ظاهراً نیمرودی به شرط این که شائبه‌ای نداشته باشد تنها با اختصاص یک راننده برای مأموریت‌های کاری، این لطف کیا را می‌پذیرد. او در این بخش به بهانه گشت و گذار با آن ماشین در مأموریت‌های شهری و بین شهری به وضع بد راه‌ها در ایران می‌پردازد و در ادامه سارا خدمتکار خود که اهل گیلان است را معرفی می‌کند که ضمن مصاحبت با او و خانواده‌اش با بخشی از فرهنگ ایرانیان آشنا شده است. تملق نیمرودی برای خاندان پهلوی با تعریف از رضاشاه به دلیل ایجاد سیستم آب‌رسانی در تهران برای شهروندان! نمود پیدا می‌کند و ضرورت این مهم که باید قدر آن را دانست!



نثار تاج گل سر قبر رضاشاه توسط نیمرودی و اسحاق رابین

در بخش دوم از فصل دوم نیمرودی از حاج علی کیا و دفتری که در نزدیکی دفتر خود به نیمرودی داده می‌گوید و سفری که به کردستان دارد و دیداری که از مرزهای عراق به عمل آورده و حیرت و شگفتی از نزدیکی به مرز یکی از دشمنان اسرائیل و پایه‌ریزی مقدمات یک سوءاستفاده همه‌جانبه از آن؛ به ویژه با احداث پایگاه‌های مرزی نزدیک خاک عراق.<sup>۱</sup> نیمرودی در این سفر با فردی به نام پالیزبان که کرد هم بوده، آشنا می‌شود؛ و اینکه بعدها با ایجاد رابطه باعث ارتقاء درجه پالیزبان شده است. در این بخش، گزارش از سفر مقامات نظامی هر دو طرف کماکان ادامه دارد؛ سفرهایی که عمدتاً برای استحکام پایه‌های رژیم پهلوی و اقدام علیه کشورهای عرب همسایه صورت می‌گرفت.

بده‌بستان نیمرودی با پالیزبان همچون قبل در بخش سوم برای جلب همکاری در

۱. برای اطلاع بیشتر رک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست (دو جلد)، ویراسته عبدالله شهبازی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷.

کردستان ادامه دارد. ضمن آن که علاوه بر سرمایه‌گذاری روی پالیزبان از گرجی شاشا که در زمان مسئولیت به عنوان نمایندگی موساد در ایران او را جذب کرده بود نیز بهره کامل می‌برد؛ در حالی که مسئولین موساد با به کارگیری شاشا شدیداً مخالف بودند. در این بخش همچنین سیر محکم شدن روابط با کیا برای ایجاد دفتر اطلاعات ارتش و در نهایت داستان عزل کیا توسط شاه و دلخوری‌های کیا از سیستم و به قول خودش اجحافی که سیستم به او کرد و حتی کارش به بازداشت و... کشید، مطرح می‌شود.



نیمرودی بالای سر دیوید بن گوریون

فرود به ظاهر اضطراری هواپیمای دیوید بن گوریون در تهران در بخش چهارم شرح و بسط دارد و باید خواند و دید که چگونه اکثر نخست‌وزیران رژیم تا زمان وقوع انقلاب اسلامی به انحنای مختلف به ایران رفت و آمد داشتند و چقدر برایشان این روابط مهم بود.

به دنبال تغییرات در سطح فرماندهان نظامی دو طرف، زوی صور رئیس جدید ستاد ارتش رژیم صهیونیستی نیز در تیر ۱۳۴۰ (ژوئیه ۱۹۶۱) دیدار مفصلی از ایران داشت و طی آن با شاه، نخست‌وزیر، رئیس ستاد ارتش ایران، رئیس رکن دو، رئیس ساواک و فرماندهان نیروهای دریایی، زمینی و هوایی دیدار کرد.

در بخش پنجم نیمرودی به آثار مثبت از سفر بن گوریون در روحیه خود می‌گوید و تلاش افزون او برای فعالیت بیشتر به ویژه با وقوع زلزله در بوئین‌زهره به رغم سنگ‌اندازی‌های وزارت خارجه ایران که نگران رابطه با اعراب بود؛ در حالی که شاه برای جذب کمک‌های نظامی-تسلیحاتی، کاملاً به اهمیت روابط با رژیم پی برده بود و در همین راستا اقدام می‌کرد.



او در این بخش به داستان حذف نام خود برای شرکت در یک مراسم رسمی با دخالت وزارت امور خارجه ایران به دلیل حضور میهمانان عرب می‌پردازد و از این بابت از وزارت خارجه بسیار گلایه‌مند است ولی فرصت پیش آمده برای کمک به زلزله‌زدگان در بوئین‌زهرا را برای نشان دادن حضور رسمی اسرائیل در ایران بسیار مغتنم می‌شمارد و از این بابت بسیار خشنود می‌شود.

آغاز بخش ششم همزمان با شروع نهضت حضرت امام (ره) در ایران است و مروری می‌باشد به بیانات ایشان در مقابله با شاه و رژیم؛ و این که بنا به ادعای امام شاه یهودی است! نیمرودی در این بخش نشان می‌دهد یا نسبت به اتفاقات ایران و مطالب مطرح ناآگاه است یا بسیار خبیث و تحریف‌گر.

سفر رئیس ستاد ارتش رژیم به ایران به صورت مشروح در این بخش مورد توجه واقع شده است و این که کشمکش اداری میان نیمرودی و مسئولین دستگاه‌های ذیربط در رژیم صهیونیستی بخشی از توان او را مصرف به خود می‌کرد به گونه‌ای که ظاهراً نمی‌توانستند روی نیمرودی حساب صددرصدی باز کنند و همواره نسبت به او و ادامه همکاری با او در ارتش یا سیستم اطلاعاتی تردید وجود داشته است. با این حال نیمرودی به درجه سرهنگی نائل می‌آید و این آخرین درجه او تا زمان جدا شدنش از سیستم نظامی است.

اوج گیری مبارزات حضرت امام (ره) و شدت یافتن خطر ایشان و زمزمه ترورشان نیز در این بخش مطرح شده است؛ طریحی که توسط سایر مأمورین رژیم صهیونیستی هم مطرح شد ولی امکان تحقق نداشت و در مقابل، این نظر و ایده مطرح و ترویج شد که شاه مخالف بوده!

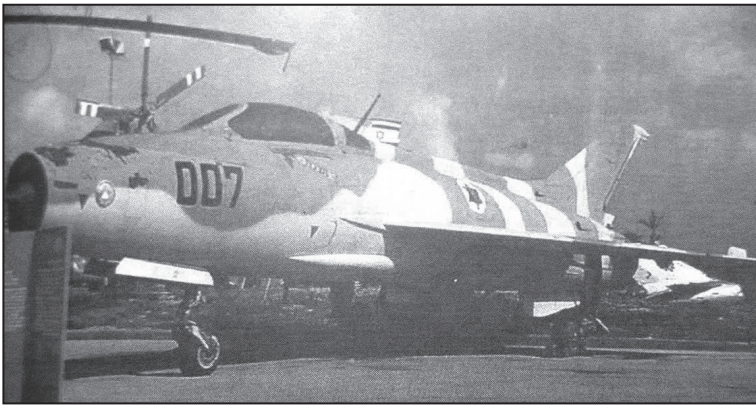


اهدای یوزی به طوفانیان

فروید به ظاهر اضطراری هواپیمای دیوید بن گوریون در تهران در بخش چهارم شرح و بسط دارد و باید خواند و دید که چگونه اکثر نخست‌وزیران رژیم تا زمان وقوع انقلاب اسلامی به انحای مختلف به ایران رفت و آمد داشتند و چقدر برایشان این روابط مهم بود

در بخش هفتم داستان جذاب خرید اسلحه یوزی از اسرائیل به بهانه تجهیز ارتش و تیم محافظ شاه پس از ترور او در کاخ بیان می‌شود؛ داستانی که عزری هم به آن در کتاب *یادنامه* خود می‌پردازد و این که گلدمایر ضمن موافقت با آن ملاحظه‌ای را مطرح می‌کند مبنی بر هراس از به کارگیری این سلاح توسط مخالفین شاه که البته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی محقق می‌شود.

ضربه شاه به عراق و ناصر و مجهز شدن ایران به موشک هاوک هم از اهم موارد مطرح شده در بخش هفتم است. نیم‌رودی معتقد است که با نقش ویژه او یکی از باشکوه‌ترین عملیات‌های سازمان‌های اطلاعاتی در دنیا رقم خورده است و آن موفقیت عملیات الماس بود که جریان ربایش میگ ۲۱ ساخت روسیه توسط خلبان عراقی اتفاق می‌افتد، و بخش هشتم کتاب، به صورت مفصل داستان جذب خلبان و انتقال این جنگنده مهم از روس‌ها برای امریکایی‌ها توسط اسرائیلی‌ها را روایت می‌کند.



میگ ۲۱ دزدیده شده از عراق توسط اسرائیلی‌ها

نیم‌رودی از فعالیت‌های اسرائیل در کردستان عراق به صورت پراکنده مطالبی مهم را در کتاب خود بیان می‌کند و بخش نهم از این کتاب گزارش از فعالیت یک مقام مهم نظامی - امنیتی اسرائیل در کردستان عراق به نام صوری ساگی است، البته بدون این که از نقش و جایگاه خود در این بخش سخنی به میان آورد. اما شرحی مفصل و نسبتاً کامل از یک دوره از

این روابط را الیعزر تسفریر در کتاب/ناکردی به زبان عبری به صورت داستان روایت می کند و از ابتدای ارتباط، نقش خاندان بارزانی از مصطفی تا مسعود در آن پیدا و غیر قابل انکار است؛ رابطه ای که در قالب دکتورین پیرامونی ارزش و اهمیتی خاص پیدا کرده و تاکنون با فعال شدن جریانات دیگر مخالف جمهوری اسلامی در این منطقه، ابعاد مهم تری یافته است.



صوری ساگی و کردهای عراقی

در بخش دهم نیمرودی به شرح و بسط همکاری های نظامی، امنیتی و اقتصادی رژیم با ایران اشاره می کند و این که تبعات جنگ شش روزه برای ناصر به نفع شاه به چه مقدار اسباب رضایت شاه را فراهم کرده و دلیل موجهی برای شاه شده بود تا به اسرائیل نزدیک تر شود.



فریدون جم و نیمرودی



نیمرودی در خلال دوره سوم از حضور خود در ایران به داستان احداث تأسیسات آب شیرین کن در کیش می‌پردازد که ظرفیت تأمین نیاز آب یک میلیون نفر را داشت ولی عملاً چند هزار نفر فقط از آن استفاده می‌کردند

فریدون جم با نیمرودی و خانواده او بسیار نزدیک بود و نیمرودی هم بسیار از او تعریف و تمجید کرده است. بخش یازدهم، به ابعاد این رفاقت و الطاف و هدایایی که میان آنها رد و بدل شده، می‌پردازد و ایضاً عاقبت و سرنوشتی که فریدون جم از پس خدمت در رژیم پهلوی نصیبش می‌شود.

فصل سوم کتاب، دو بخش دارد و به دوران جدایی نیمرودی از خدمت در کسوت یک دولتمرد و آغاز فعالیت او در قد و قامت یک تاجر می‌پردازد. شاید ماهیت واقعی نیمرودی و نزدیکی او به پول و ثروت را بتوان در این فصل به وضوح حس کرد؛ آنچنان که رفیق نزدیک او آریل شارون هم به او می‌گوید: «شما برای تجارت مناسب هستید... بروید تجارت کنید.» از نکات قابل تأمل در فصل سوم این است که نیمرودی با وجود فعالیت از سال ۱۳۴۹ (۱۹۷۰) تا ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) به عنوان تاجر، به مدت حدود ده سال، تنها دو بخش کوتاه از کتاب خود را به آن اختصاص می‌دهد. در حالی که طی سه دوره از حضور خود در ایران، دوره سوم یا دوره آخر، طولانی‌تر از دوره‌های قبل بوده است.

در بخش اول از فصل سوم، نیمرودی به وضوح از تمایل خود برای ارتقاء در ارتش و ناکامی در این هدف می‌گوید و اینکه به او می‌فهمانند که دیگر جایی برای رشد در ارتش ندارد و نیمرودی به خواست و تمایل اصلی خود به تجارت روی می‌آورد و با توجه به آشنایی از ایران در تیرماه ۱۳۴۹ (ژوئیه ۱۹۷۰) دوباره به ایران بازمی‌گردد ولی این بار برای تجارت و کسب درآمد؛ و از طریق تجارت در صنایع نظامی مثل توپ‌های خودکشی و تادیران و به ویژه وارد کردن صنعت آب شیرین کنی در رقابت با شرکت‌های اروپایی و امریکایی. او در خلال این تجارت به داستان احداث تأسیسات آب شیرین کن در کیش می‌پردازد که ظرفیت تأمین نیاز آب یک میلیون نفر را داشت ولی عملاً چند هزار نفر فقط از آن استفاده می‌کردند. دوران تجارت نیمرودی در ایران با وقوع انقلاب اسلامی پایان یافت و برنامه‌های نیمرودی را ناتمام گذارد و او با توجه به برنامه تمام اسرائیلی‌ها که جایی برای دوران پس از انقلاب اسلامی در ایران برای خود متصور نبودند، از ایران خارج شد. او در بخش آخر از فصل سوم ضمن اینکه آخرین مقام نظامی اسرائیلی که از ایران دیدن کرد را معرفی می‌کند به عملیات خروج اسرائیلی‌ها که الیعزر تسفریر در کتاب *شیطان بزرگ شیطان کوچک* به صورت مفصل به آن اشاره می‌کند، می‌پردازد؛ و البته نحوه خروج خود از کشور را بیان نمی‌کند و تا حدی به

ذهن متبادر می‌شود که خودش هم جزء آخرین اسرائیلی‌هایی بوده که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از ایران خارج شده‌اند!



نیمرودی و موشه دایان

پیرامون ایران گیت یا ایران کنتررا یا داستان مک‌فارلین سه روایت متصور است و به دلیل محرمانگی آن تاکنون داستان کامل و واقعی آن مشخص نشده است. این سه نظر گاه از سوی سه طرف ایرانی، اسرائیلی و امریکایی به عنوان طرف‌های درگیر در قضیه هم به صورت ناقص مطرح شده است؛ چراکه در هر یک از طرف‌های درگیر ماجرا، افراد متعددی فعال بوده‌اند که هر کدام می‌توانند با اطلاع از میزان دخالت خود، داستان را بازگو کنند.

یعقوب نیمرودی در فصل چهارم از

نگاه اسرائیلی نه تنها در این کتاب بلکه در کتاب مستقل دیگری داستان را به زعم خود روایت می‌کند و مدعی است که کل واقعبیت ماجرا همین است که او می‌گوید. نیمرودی در کتاب *روزهای تهران* به ذکر خلاصه‌ای از داستان مک‌فارلین در هشت بخش می‌پردازد و چون از رهگذر درگیری در این قصه اتهامات زیادی متوجه او شده است، می‌خواهد که خود را با این نوشته تبرئه نماید. ولی با این اوصاف گویا موفق نبوده و به قول خودش داستان بی‌مهری در ارتقاء به سطوح عالی نظامی در این قسمت از زندگی او تکرار می‌شود و اگر کمی در تمایلات مادی نیمرودی تعمق داشته باشیم، وارد شدن این اتهامات را بی‌وجه نخواهیم دانست.

صرف نظر از ادعاهای نیمرودی یک واقعبیت تلخ کماکان با قوت، شدت و تأسف فراوان وجود دارد که افراد درگیر در پرونده به مرور در حال از میان رفتن هستند و هنوز داستان واقعی روایت نشده است. شاید اسناد در آینده سخن بگویند یا مطالب و خاطراتی از فعالان درگیر در زمانی مناسب‌تر منتشر شود.

ایران با عراق در حال جنگ است و به سلاح نیاز دارد و کرکس‌هایی در این زمان به دنبال طعمه‌هایی حتمی و بی‌دردر هستند. شامه عدنان قاشقچی تاجر اسلحه از عربستان و منوچهر قربانی‌فر با سابقه فعالیت در تأمین سلاح و تجهیزات جنگی با اصل و نسب ایرانی

ان شاء الله با انتشار روزهای تهران نسل جوان ایرانی و آزاده از اعراب و مسلمانان، به ماهیت واقعی رژیم‌های پوشالی پهلوی و صهیونیستی پی برده و بی خود و بی جهت سرمایه امت اسلامی را در گرداب عادی سازی روابط هدر ندهند

تیز می‌شود. آنان، نیمرودی را برای دلایلی و وساطت و جلب نظر اسرائیلی‌ها و ارتباط با امریکا فراموش خوانند؛ ضمن آن که به دروغ نه تنها در این کتاب بلکه در منابع دیگر هم آمده است که اسرائیل نمی‌خواهد در این جنگ، ایران شکست بخورد و به همین دلیل به اضلاع دیگر طرف‌های درگیر به این پروژه ملحق می‌شود.

نیازهای ایران احصاء شده و مذاکره و پیگیری برای تأمین و انتقال سلاح آغاز می‌شود. امریکا برای تأمین مالی ضدانقلابیون کنترا در نیکاراگوئه تسلیحات خود را برای فروش از این طریق آماده می‌کند و مک‌فارلین به عنوان مشاور امنیت ملی ریگان مسئولیت این پرونده را بر عهده می‌گیرد. از سوی دیگر زیاده‌خواهی امریکا و سوءاستفاده از فرصت، آنها را متمایل به این می‌کند که به قول خود با دادن این امتیاز به ایران، گروگان‌هایشان در لبنان نیز با نفوذ ایران آزاد شوند.



از راست به چپ: نیمرودی، ارتشبد آریانا و اسحاق رابین

در بخش دوم نیمرودی بر روی گروگان‌گیری در لبنان متمرکز می‌شود و معامله و عملیات در حال شکل‌گیری است. امریکا مترصد این است که مهم‌ترین گروگان به نام ویلیام باکلی، مسئول سرویس سیا در بیروت آزاد شود؛ در حالی که او در مهر ماه سال ۱۳۶۴ (اکتبر سال ۱۹۸۵) کشته شده است.

در بخش سوم اشاره می‌شود که امریکا حاضر است حتی بدون باکلی معامله ادامه داشته

باشد؛ در حالی که سیر انتقال یک محموله به تهران روایت شده و بعد هم در تدارک محموله دوم با نام عملیات کاپوچینو ۲ و تحویل در تبریز هستند. مقامات اسرائیلی در این مرحله برای جلوگیری از افشای داستان با توجه به رفتار ترک‌ها در حین پرواز هواپیما از فضای آن کشور، بخش سانسور نظامی را فعال کرده و از انعکاس هر گونه خبر و گزارشی در رسانه‌های اسرائیلی ممانعت به عمل آوردند. با تحقق دومین عملیات، اولین گروگان امریکایی به نام کشیش ویر آزاد می‌شود.

در بخش چهارم کتاب آمده که با آزادی ویر امیدواری طرفین برای ادامه معامله افزون گردید و مسئله نحوه انتقال موشک‌های تاو، هاوک و استینگر برای محموله سوم طی عملیات اسپرسو از طریق هواپیمای خاص هم حل شد؛ چراکه هواپیما و شرکت مربوطه و اندازه هواپیما برای این محموله مسئله‌ساز شده بود.

بخش پنجم کتاب با شرح ترفند کثیف وزارت دفاع و در واقع وزارت جنگ رژیم صهیونیستی به توقف عملیات و نارضایتی ایران می‌پردازد؛ چراکه محموله با استفاده از انبارهای موشک‌های تاریخ‌گذشته رژیم با مسئولیت وزارت جنگ آنها تأمین گردید. نیمرودی در این مقطع خود را بسیار مخالف نشان می‌دهد تا بتواند از این حُقه مبرا شود. همه از ایران عذرخواهی کرده و در صدد جبران هستند در حالی که معلوم نشد که چه کسی در اسرائیل دست به چنین اقدامی زده است. چراکه پرز به عنوان مقام مسئول در این داستان خواستار توقف پیگیری در این مورد شده بود.

در بخش بعد نیمرودی نشان می‌دهد که چگونه طرفین در حال جبران شکست عملیات اسپرسو و برگرداندن اوضاع به حالت قبل هستند. در این قسمت از داستان شاهد ورود فردی به نام آمیرام نیر مشاور نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی در امور ضد تروریسم هستیم که برای تضمین موفقیت و پرهیز از خرابکاری، کنار نیمرودی قرار می‌گیرد. نیمرودی دل خوشی از او ندارد چراکه محدوده اختیارات و آزادی او را سلب کرده بود. از سوی دیگر امریکایی‌ها می‌خواستند از فرصت به وجود آمده استفاده دیگری هم بکنند و آن اعزام یک هیئت با مسئولیت مک‌فارلین جهت برقراری مجدد ارتباط سیاسی میان امریکا و ایران بود.

ایران با عراق در حال جنگ است و به سلاح نیاز دارد و کرکس‌هایی در این زمان به دنبال طعمه‌هایی حتمی و بی‌دردر هستند. شامه عدنان قاشقچی تاجر اسلحه از عربستان و منوچهر قربانی‌فر با سابقه فعالیت در تأمین سلاح و تجهیزات جنگی با اصل و نسب ایرانی تیز می‌شود. آنان، نیمرودی را برای دلالتی و وساطت و جلب نظر اسرائیلی‌ها و ارتباط با امریکا فرامی‌خوانند





نیمرودی و عزز وایزمن

از وقایع و مذاکرات هیئت مذکور در تهران با حضور یک اسرائیلی به نام نیر مطلب جدیدی کشف نشده است ولی بعد از وقوع این اتفاق، سفر مذکور از طریق مجله هفتگی *الشراع* در لبنان در ۱۱ آبان ۱۳۶۵ (۲ نوامبر ۱۹۸۶) افشا گردید و یک افتضاح سیاسی همچون بمب خبری دنیا را متأثر از خود کرد.

تمام بخش هفتم به چگونگی افشای ماجرا و عواقب آن برای اشخاص و طرح‌های امریکایی و اسرائیلی اشاره می‌کند؛ تبعات ناگواری که برای شخص نیمرودی داشت؛ ویلیام کیسی رئیس آژانس مرکزی اطلاعات امریکا سکنه مغزی کرد؛ رابرت مک‌فارلین دست به خودکشی زد و بعد از چند وقت، آمیرام نیر نیز به طرز مشکوکی با سقوط هواپیما در امریکای لاتین جان سپرد.

نیمرودی در آخرین بخش تلاش می‌کند با شرح محاکمه و حمله‌ای که رقبای اسرائیلی و امریکایی به او داشتند خود را از اتهامات مالی این ماجرا میرا کند؛ ماجرای که ابعاد آن هنوز افشا نشده است و به دلیل غیرقانونی عمل کردن همه طرف‌ها، امکان حقیقت‌گویی نیز به صورت کامل وجود ندارد.

نیمرودی برای چهار عملیات کیهان، کاپوچینوی ۱ و ۲ و اسپرسو تا قبل از آمدن آمیرام نیر، مورد اتهام واقع شد و کمیته تحقیق با مسئولیت رافائل وردی و الیاکیم روبینشتاین همکاران نیمرودی از جمله کیمچه، شویمر ولدین در این ماجرا را متهم به دزدیدن پول



ایرانی‌ها کرده بودند. از سوی دیگر آمیرام نیر نیز با ورود به پرونده علیه نیمرودی اتهاماتی را مطرح کرد که کمیته تحقیق اسرائیلی را به پیگیری پرونده مصمم‌تر نمود.

طرف امریکایی هم با مسئولیت پرونده نزد لارنس والش علیه نیمرودی وارد صحنه می‌شود و نهایتاً رسانه‌ها نیز به این داستان دامن زده و حتی معاریو به عنوان یکی از روزنامه‌های پیشرو، فضا و عرصه را بر نیمرودی تنگ می‌کنند و در این زمان نیمرودی با احساس تنهایی و شکست عمیق تصمیم به یک اقدام بی‌سابقه در این دست پرونده‌ها می‌گیرد که حتی وکیلش نیز با آن موافق نبوده و آن، طرح دعوا علیه دولت اسرائیل و گرفتن اعتراف از مقامات اسرائیلی و اذعان آنها به بی‌گناهی نیمرودی است. او پس از اتمام این پرونده که از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۲ به طول انجامید، فقط و فقط برای ادب کردن سردبیر روزنامه معاریو، این روزنامه را خریده و سردبیر مورد نظر را اخراج می‌کند.

\* \* \*

امید است با انتشار این اثر برای اولین بار به زبان غیر عبری، جامعه علمی، تحقیقی و رسانه‌ای جمهوری اسلامی و علاقه‌مندان به این حوزه امکان اطلاع از نظرگاه یک اسرائیلی متعصب و پول‌دوست را بیابند؛ فردی که در تمام طول فعالیت خود چه در حوزه نظامی، چه تجاری و چه دیپلماتیک به مردم و سرزمین ایران لطمه وارد کرد و عملاً با انتشار خاطراتش که خلاصه‌ای از آن در این کتاب آمده است، دشمنی خود با این مرز و بوم را آشکار ساخت. ان شاءالله با انتشار این دست آثار نسل جوان ایرانی و آزاده از اعراب و مسلمانان، به ماهیت واقعی رژیم‌های پושالی پهلوی و صهیونیستی پی برده و بی‌خود و بی‌جهت سرمایه امت اسلامی را در گرداب عادی‌سازی روابط هدر ندهند.

یقیناً محققین با مطالعه این کتاب فرصت آن را خواهند یافت تا با پژوهش، به حقیقت روابط عجیب و بسیار تأمل‌برانگیز شاه با رژیم پی برده و عداوت رژیم علیه انقلاب در دوران جنگ تحمیلی و پس از آن را حس کنند؛ حقیقتی که شخص نیمرودی با انتشار کتاب‌های خود به زبان عبری سعی در مکتوم نگه داشتن آن دارد تا روزنامه‌نگاران متوجه نشوند که چه بر سر این مرز و بوم رفته است.

